

## شعله اگر نیست این آتش زیر خاکستر است ز شعله ماندنی‌تر است بابک بلوچ

از زمانی که سکنداری کشتی سرمایه‌داران سلطنت‌طلب به آخوندها، لمین‌ها، تاجرهای ولایت قتل و چپاول فقیه و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم جهانی سپرده شد، از زمان قانون‌مند شدن تجاوز، بردگی، خرید و فروش، زندانی و اعدام خردسالان در رژیم سر تا پا گنبدی‌پاسدارن ظلم و ددمنشی اسلامی، از هنگامی که مرده‌خواران به تخت پادشاهان ظلم و شکنجه جلوس کردند و از هنگامی که چوب‌ها و چماق‌ها به نام راستی و برابری اسلامی بر مردم فرود آمدند، نه تنها افق‌های عدل و عدالت در چشم مردم تاریک‌تر گردید، بلکه همراه با این همه وحشی‌گری‌های سده‌های میانی (= قرون وسطایی)، فقر همگانی نیز، و تورم روزافزون قیمت‌ها، افزایش بیکاری‌ها و اخراج‌ها و... چنان بر جان‌ها سنگینی می‌کند که رمق تصمیم گرفتن‌های بنیانی و رادیکال را، آنچنان که ظاهر (= رویه، برونین [ابن سینا]) ماجرا نشان می‌دهد، از مردم باز ستانده است. به هر سان، همه آنچه که گفته شد، بر خلاف گمان رژیم جلاخان و نیز مایوسان خرده بورژوا و خواب‌های هورقلیائی اصلاح‌طلبان، فزاینده‌ای توده مردم چنان فشرده شده که هر از گاهی تا روزنه‌ای به نور می‌بیند سر به شورش برمی‌دارد و رژیم را از چرت متافیزیکی (= متاگیتیانه‌اش) می‌پراند و رویزده‌گان را به امید آنکه "آفتابشان بردمیده کنون"، به نشخوارهای انقلابی وامی‌دارد. اینان همه، جلاخان، مصلحان جوامع طبقاتی و جاده صاف‌کن‌های سرمایه‌داری، قاتلان قدرت پیشه‌قذارو رؤیا پیشه‌گان خام‌اندیش، انقلاب را همچون ماده‌ای خام و بی‌چهره می‌دانند در دستان هر آن کس که دلبخواهانه می‌تواند نقش خویش را بر آن حک کند. اینان از دو سو اما به شیوه‌ای همگون - ایده آسم محض و ماتریالیسم خام - ، بیانگر آن گرایش هستند که نقش اراده، خواست و عمل هدف‌مند انسان‌ها را در جریان فرآیند و فرونشست چیزها در جهان به هیچ می‌گیرند. در این میان، آنچه که نقش ماده خام را بازی میکند، به تنهایی آن شرایط و اوضاعی است که ما، به قول مارکس، در آن زاده می‌شویم. این ماده خام در دستان توان‌مند زحمتکش می‌تواند به انقلاب یا دگرگونی‌های بنیادی منجر شود که در این صورت، جنبشی است پویا و به پیش، و در دستان بازماندگان مومیائی‌های عهد عتیق، نیز همچنان، می‌تواند به چنان دگرگونی‌های بنیانی منجر شود که یا جریان پیشرفت را از جنبش باز می‌دارد و یا آن را به پس می‌راند که در این صورت، عملی است بازدارنده و پسروده. هیچ یک از این دو نیرو در تأثیراتی که بر آن ماده خام می‌گذارند تنها نیستند. این است تفاوت (= ناهمچندی) میان ماده و مادّی. ماده نیازی به از پیش فرض نمودن (= انگاشتن) سوژه‌های انقلابی ندارد، در حالی که انقلاب، پسرفت و یا برجاهستی چیزها آنچنانکه هستند، چونان امور مادی، بر دو پیش‌انگاشته استوارند، یکی آن ماده خام، دیگری انسان‌هایی که در تقابل نیروها و اراده هاشان با یکدیگر، درون شرایط از پیش آماده، به دگرگون کردن جهان تلاش می‌ورزند. جلاخان تا هنگامی که قدرت را در دست دارند، حتی اگر عربده‌نکشند و یا قداره به دست در کوی و برزن خون مردم بر زمین نریزند (البته اگر چنین چیزی ممکن باشد) باز هم وجود دارند. مردم نیز، حتی اگر صدای شورش آنان به گوشها نرسد (البته که می‌رسد) باز هم وجود دارند، بی آنکه هاله توهمات ما، پرده ساتری در برابر گوشها و دیده‌گان ما و هستی پرتلاش آنان قراردهد و هستی آنها را به ظاهر محو سازد. هیچ یک از این دو، بی آن دیگری نمیتواند هستی پذیرد. اگر عربده جلاخان هست، سرود و هلهله شادی و شورش توده ستمدیده نیز هست. اگر شعله تیر فاشیستهای اسلامی هست، آتش خشم و انقلاب مردم نیز هست. این است جریان پرافت و خیز رابطه‌ها و هستی‌ها.

یکی از شگفتی های روزگار این است که اصلاح طلب ها، بورژواهای به اصطلاح دموکرات، خلق پرستانی که از کیسه مردم می دزدند، اپوزیسیونی ( !!! ) که با شلنگ تخته اندازیهای سیاسی به هر دری میزند تا راهی به قدرت بیابد و در آخر، افراد و سازمانهایی که با هر جنبش صنفی و یا سندیکائی که به راه می افتد خواب انقلاب می بینند بی آنکه نقشی در سازماندهی مبارزات اجتماعی و سیاسی مردم ایفا، کرده باشند، درست در پرشورترین شرایط، با یک صدا اما در پس چهره های گوناگون، شرم آورترین شعارهای ردیلانه را مطرح می کنند. برای اینان، بایستگی انقلاب، نه تنها محرز و مطرح نیست، بلکه به گمان ایشان، اصلاح رژیم وابسته ی امپریالیستی که تابعی از سیستم استعمار جهانی امپریالیسم می باشد، هنوز شدنی مینماید. در اندرون این گروهها هستند کسانی که با پیش کشیدن پراتیک سیاسی در شرایط کنونی و نسبت به وظایفی که پاسخ گوئی به آنها هم ضروری و هم بسیار مهم می باشد، چنان در روزمره گیهای عملی و تلاشهای از نگرگاه زمانی کوتاه مدت غرق می شوند که واپسین هدف مبارزه اجتماعی را که همانا فراچنگ آوردن قدرت و سرنگون کردن طبقه ی سرمایه داری حاکم و همیارانش باشد به دست فراموشی می سپرند. هر اصلاحی در کشورهای سرمایه داری، چه سرمایه داری پیشرفته، چه سرمایه داری وابسته و از بسیاری جهات واپس مانده، تنها کاری که میکند، قابل تحمل تر کردن سرمایه داری و از اینرو، پر دوامتر نمودن آن است. اصلاح طلب ها با ترمیم بخش هائی از دستگاه تنومند و پرتوان سرمایه داری وابسته در ایران، واپسین هدف هایشان، از سویی از بین بردن تنش های موجود و یا دست کم، کاستن از نیرومندی این تنش ها و درگیری ها درون خود طبقه بورژوازی و نسبت هایش با طبقات دیگر درون ساخت اجتماعی - سیاسی کشور، و از دیگر سو، کاستن از تنشهای ناگزیر آن در نسبت هایش با سرمایه داری بین المللی (= اندرکشورال)، می باشد. مزدوران خود فروخته نیز که دیگر پس از بر افتادن چهره های ساختگی شان و بی رمق شدن شعارهای پرفریبشان، حتی نمی توانند از دوستان و رفقای پیشین خود هم دلبری کنند، از همکاران بیرون و درون این اصلاح طلب ها میباشند. در این میان، گروهی نیز، چشم براه آمدن نجات دهنده ای هستند نیرومندتر که از بیرون خواهد آمد و همه را به ساحل نشاط و خرمی رهنمون خواهد شد. گروهی دیگر اما، باورمندانه بر این داورى گروش دارند که سازمان ملل متحد ( !!! ) توانا به تحلیل (= فروگشایی، [ مصنفات افضل الدین کاشانی] مسائل و مشکلات همه جانبه ساختارهای افیونی و بیمار اقتصاد و سیاست در زیر یوغ جانیان، سرمایه دزدان، تریاکی های مجلس نشین و خادمان ولایت فریب و سالوس می باشد. به باور ما کمونیستها، فرارفتن از آنچه هست اکنون، اگر به میانجی دانش و سنجش روشمندان سوسیالیسم علمی به داورى در ایدئولوژیها برآییم، با سنجیدن راه کارهای پیشنهادی سرمایه داری و پژوهش در شیوه های کارکردی و نگریک ( نظری ) ایدئولوژی طبقه کارگر، و نیز برابر نهادن این نگرها از بهر رسیدن به پاسخی خردمندان به آن بیماری های ساختاری و بنیادین، توانمندی عملی سوسیالیسم مارکس و انگلس به اثبات خواهد رسید. برای ما، همه تضادهای اجتماعی ( سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، فردی، خانوادگی )، یعنی تضاد (= آخشیج، افضل الدین کاشانی ) هائی که برآمده از هستی بیماری زای سرمایه داری وابسته رژیم فرهنگ-کشان اسلامی است، به تنهایی به مدد ایدئولوژی مارکسیستی، آموزش های بجا مانده از پراتیک سازمانها و احزاب پرولتری از زمان بنیانگذاران سوسیالیسم علمی بدین سو و آموختن از میراث عملی - تاریخی طبقه کارگر به راستی فروگشوده خواهند شد. کمونیستها بر خلاف تمام دشمنان طبقاتی نامبرده توده کارگر و زحمتکش، با هیچکس بر سر بنیانهای ایدئولوژیک خود مماشات نمی کنند و بر خلاف کسانی که سیاست عملی و روزمره طبقه کارگر را در غرق شدن در تلاش برای اهداف صنفی و سندیکائی و کنار آمدن با اصلاح طلبان و دیگر هم قماشان آنها خلاصه میکنند، باورمندند که فقط با ارتقاع دادن مبارزات خود انگیزخته کارگران و زحمتکشان به مبارزاتی برای کسب قدرت سیاسی است که میتوانند به حقوق همه مردم دست یابند. همه آنهائی که مبارزات ضروری و مهم کارگران برای اهداف صرفاً

اقتصادی را، آنهم جدای از سازمان یا حزب پیشرو و انقلابی طبقه کارگر، و در چارچوبهای دستگاه ددمنشی و آدمخواری سرمایه داران وابسته به امپریالیسم، کافی و مفید برای ادامه زندگی (مرده گی؟) آنها قلمداد می کنند، دروغگویان خوش نوائی هستند که همچون همپالکی هایشان- اصلاح طلبان - اصلاحات را، آنهم پس از سه دهه جنایت و سرمایه خواری در جمهوری قاجاقچیان اسلامی، شدنی تبلیغ می کنند. طبقه کارگر ایران، زنان و مردان، دانش جویان و دانش آموزان، تمامی اقشار، گروهها و طبقات محروم ایران به تنهایی در یک مبارزه طبقاتی، در یک انقلاب اجتماعی و با سرنگونی رژیم ملایان خون آشام و لمپن های مردم کش است که می توانند نان را از بند سرمایه داران و تجار جنایتکار وابسته به امپریالیسم رهائی بخشند.

نیروهای واپس گرای بورژوازی غارتگر در رژیم دزدان حرفه ای ولایت فقیه به رهبری ابلهان متحجری چون خامنه- ای، دزدان زنیاره ای چون رفسنجانی، مارهای صد خط و خالی چون خاتمی و قاتلان و قاجاقچی های تریاکی، پست و بیمقداری چون احمدی نژاد، با تحمیل صدها هزار کشته، زندانی و بی خانمان و میلیونها انسانی که درحد فاصل میان شبانه روز جان کندن و به گونه ای تدریجی مردن به سر می برند، همچنان در انتظارند که مردم از پای افتاده و دست از مبارزه بردارند. زرخریدهای آمریکا، شاه پرستان، سلطنت طلبان، اصلاح طلبان داخل و خارج، اپورتونیستها، انقلابیون مشورت طلب با جلادان، آنها که به در یوزگی به درگاه پر برکت امپریالیسم دخیل بسته و از خوان پر صفا وبرکت سنای آمریکا می خورند، همه و همه از یک چیز نگرانند: یورش مردم به ارکان سرمایه داری وابسته به امپریالیسم جمهوری خونخواران اسلامی، به خشم آوردن امپریالیسم و برچیده شدن سفره چپاول و غارت راهزنان و غارتگران. اینان به گفته لنین که خوب با چهره شان آشنا بود، [متحدین " مستقیم " میلیونرهای خزانه دزد هستند یا فقط متحدین غیر مستقیم آنان." ( لنین، دولت و انقلاب، قطع جیبی، ترجمه م. پورهرمان، ص 20، 1355).

طبقه کارگر ایران بیش از یک آلترناتیو در پیش ندارد: یا مرگ یا زندگی، یا مرگ در بربریت سرمایه دارن و یا زندگی در سوسیالیسم و برکشیده شدن به بلندی های ارزش های شایسته و بایسته انسانی، یا سه دهه دیگر به خرده کاری پرداختن و یا بساط تاجران و دلالان را در یک انقلاب اجتماعی برچیدن. مردم ایران در برهه های گوناگون نشان داده اند که از دست یازیدن به قاطعانه ترین سلاح مبارزه و جان فشانی نمودن پرهیزی ندارند. جای شگفتی است که بر مردمی چنین زنده و بیدار، جانورانی تا این اندازه دریده، بی شعور و بی مقدار سروری می کنند. گستره تاریخ بیشک شاهد رویش همین انسانهای در بندی خواهد شد که ناگزیر از فرمان بردن از نناندرتالهای عهد عتیق می باشند. لنین در ترجمان مارکس، و نیازهای پس از یک انقلاب پیروزمند می گوید: "در سخنان مارکس ذره ای پندارپردازی نیست بدین معنی که جامعه " نو " را از خود اختراع نمی کند و در عالم پندار نمی پروراند. نه، او تولد جامعه نو را از بطن جامعه کهنه و اشکال گذار از این یک به آن دیگری را بسان جریانی در عرصه ی تاریخ طبیعی، بررسی می کند. او تجربه مشخص جنبش گسترده پرولتاری را ملاک قرار می دهد و می کوشد از آن درسهای عملی بگیرد." (پیشین، ص 54، 1355). او در ادامه چنین میگوید: "نه، ما میخواهیم انقلاب سوسیالیستی را با همین انسانهای امروزی که کارشان بدون فرمانبری، بدون کنترل و بدون " ناظر و حسابدار " نمیگذرد، انجام دهیم. ولی فرمان را باید از پرولتاریا برد که پیشاهنگ مسلح تمام استثمار شوندهگان و زحمتکشان است." (پیشین، ص 55). ما به تجربه خواهیم دید که همین انسانهای به ظاهر ساکت و بازیچه خواستهای سرمایه داران، جهان فردا را خواهند ساخت.